

دست به گریبان است. تلاش راست در سرپوش گذاشتن و پنهان کردن این تضادهاست. و تلاش چپ در آشکار کردن و نقد بی‌امان آنها، و همین‌طور در ایمان به امکان و ضرورت تغییر.^۴

محمد اسکندری

* برای اطلاع بیشتر از فوروم چپ رجوع کنید به سایت رسمی آن:

<http://www.leftforum.org>

شهری و اجتماعی را دربرمی‌گرفت. در این میزگردها مجموعاً ۳۲۰ مقاله ارائه شد و ۳۳۳ نفر در همایش شرکت داشتند. علاوه بر میزگرد، نمایش فیلم‌های مستند و جلساتی برای شعرخوانی و مناظره و مصاحبه علمی نیز ترتیب داده شده بود. کنسرت موسیقی مشروطه و نمایشنامه‌ای درباره انقلاب مشروطه نیز از برنامه‌های جنبی این همایش بودند.

در میزگرد تحولات شهری در ایران در بعدازظهر روز سیزدهم مردادماه پنج مقاله تماماً از طرف پژوهشگران ایرانی ارائه شد. مسؤول میزگرد کاوه احسانی جغرافی‌دان و پژوهشگر دانشگاه ایلینویز در شیکاگو بود و مفسر و منتقد آن نیز برنارد اورکارد، استاد دانشگاه سوربن و بنیان‌گذار گروه پژوهشی جهان ایرانی و مشاور مؤسسه فرانسیسی مطالعات ایرانی در تهران. در ذیل خلاصه‌ای از سخنرانی‌های انجام شده در میزگرد ارائه می‌شود:

در جستجوی بهشت زمینی: عدالت فضایی در شهرهای ایران

این مقاله را کمال اطهاری اقتصاددان و پژوهشگر آزاد ارائه و این‌گونه آغاز کرد که عدالت اجتماعی در شهر یا دسترسی عادلانه و برابر به مسکن و تسهیلات شهری، به عنوان یکی از حقوق و توقعات پایه شهروندان پیش و پس از انقلاب ۵۷ همواره یکی از عناصر

تحولات شهری در ایران پس از انقلاب در همایش دوسالانه مطالعات ایرانی

همایش ششمین دوسالانه مطالعات ایرانی در تاریخ سوم تا پنجم آگوست ۲۰۰۶ مطابق با دوازدهم تا چهاردهم مردادماه ۱۳۸۵ در محل مؤسسه مطالعات خاورمیانه دانشگاه لندن برگزار گردید. در این همایش که یکی از گسترده‌ترین و پربارترین همایش‌های مطالعات ایرانی در سال‌های اخیر بود، عمده پژوهشگرانی که در حوزه مطالعات ایرانی کار می‌کنند، چه از داخل ایران و چه از خارج، اعم از ایرانی و غیرایرانی شرکت کرده‌بودند. همایش از ۸۸ میزگرد مستقل تشکیل شده بود که اعم موضوعات مربوط به ایران از هنر و ادبیات و تاریخ گرفته تا اقتصاد و مسائل

مشکلات ادارهٔ دموکراتیک آنها در بخش دوم مقاله مورد بحث قرار گرفته است .

کشور و پیرامون آن: شهرهای ایران در انقلاب و جنگ

در این مقاله کاوه احسانی تحولات شهرهای پیرامونی کشور را از زمان انقلاب به این سو بررسی می‌کند. مدعای مقاله این است که نظام حاکم بر کشور به همان اندازه متأثر از اسلام است که تحت تأثیر نخبگانی که از شهرستان‌ها برآمده‌اند. به عبارت دیگر، همچون دوران مشروطه و پس از دوران بسیار متمرکز رژیم پهلوی، یکبار دیگر شهرستان‌ها به جریان اصلی تاریخ ایران بازگشته‌اند. برای اثبات این مدعا تحولات شهر کوچک رامهرمز در دههٔ اول انقلاب (دههٔ ۱۳۶۰ هجری شمسی) در مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.



گفتمان عمومی و بخشی جدایی‌ناپذیر از تصورات سیاسی کنشگران اصلی اجتماعی در کشور ما بوده است. تقاضای مصرانهٔ این کنشگران (برنامه‌ریزان دولتی، سیاستمداران، حاشیه‌نشینان، مهاجران، یا کارکنان بخش عمومی) برای دسترسی برابر به فضای شهری این موضوع را به یکی از اهداف انقلاب تبدیل کرد. تا حدی که حق داشتن مسکن آبرومند در قانون اساسی هم بازتاب یافت. در عمل نیز غصب خودجوش زمین‌های عمومی، سیاست‌های پوپولیستی دولت، و مصادرهٔ زمین‌های وابستگان رژیم سابق به جابجایی وسیع اراضی شهری از سال ۱۳۵۷ به بعد انجامید. در نتیجهٔ این فعالیت‌ها که ترکیبی بود از تلاش‌های از پائین مردم و کوشش‌های از بالای دولتیان شکل شهرهای ایران و اندازه و ترکیب جمعیت آنها کاملاً دگرگون شد. اظهاری در این مقاله کوشیده است که الزامات و نتایج مادی و فرهنگی اجتماعی جابه‌جایی فضای شهری و توزیع مجدد و شکل‌گیری مجدد مسکن شهری را در ایران پس از انقلاب تحلیل کند. مقاله به این نتیجه می‌رسد که نتیجهٔ این اقدامات واضح و روشن نبوده است. به طوری که هم اکنون شاهد روندی معکوس در جهت عکس کوشش‌های برابری‌طلبانهٔ سابق هستیم. برخی از نتایج ناخواستهٔ این گرایش‌ها مثل رشد بی‌رویهٔ شهرها و

اگر از زاویه محلی و نه ملی به این تحولات نگاه کنیم، متوجه ظهور کنشگران جوان و محلی هستیم که در جریان خیزش انقلابی پدیدار شده و رابطه قدرت موجود در استان‌ها را برهم زده‌اند. عواملی چون جابجایی جمعیتی به دلیل ورود مهاجران جنگی که به پیدایش سنتزهای جدید اجتماعی - فرهنگی محلی انجامید، گسترش بخش عمومی شامل سازمان‌ها و بنیادهای انقلابی که به تحرک صعودی و افزایش قدرت کنشگران محلی منجر شده، و بالاخره جابه‌جایی وسیع زمین شهری و تأثیر سیاست‌گذاری مسکن انقلابی که جغرافیای شهری شهرهای کوچک استانی را دگرگون ساخته، همه و همه فضای شهری را کالایی کرده و اقتصاد سیاسی شهری نوینی به وجود آورده است. مقاله براساس همه تحولات فوق نتیجه می‌گیرد که نظام جمهوری اسلامی جوامع پیرامونی و در حاشیه قرار گرفته شهرستانی را به جریان اصلی حیات سیاسی - اقتصادی ملی پیوند زده است.

سالن‌های سینما به عنوان فضاهای عمومی در شهرهای معاصر ایران

در این مقاله پرویز اجلالی به بحث سازگاری و انطباق صنعت سینما به عنوان یک نهاد فراغتی مدرن و سالن‌های سینما به عنوان فضاهای عمومی ارائه محصولات این نهاد پرداخته است. در مقاله اشاره شده که هر

نهاد اجتماعی از جمله یک نهاد سرگرم کننده و فراغتی مثل سینما برای نفوذ و بقا در یک جامعه به دو عامل «کارکرد» و «منزلت» نیازمند است. در مورد سینما کارکرد داشتن به معنای استقبال مردمی (یا مردم‌پسندی) و داشتن منزلت به معنای مشروعیت است.

از لحاظ مردم‌پسندی (محبوبیت) سینما به سرعت نشان داد که می‌تواند توجه عموم مردم شهرهای ایران را به خود جلب کند. ظرف دو دهه سالن‌های سینما به بخش مهمی از فضاهای عمومی فراغتی شهرهای ایران تبدیل شدند. از این لحاظ سه دوره قابل تشخیص است: دوره اول از افتتاح اولین سالن سینما تا اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، در انتهای این دوره تهران، دارای ۱۵ سالن سینما بود. دوره دوم بین سالهای جنگ جهانی دوم تا انقلاب ۱۳۵۷ شاهد گسترش وسیع سینما در ایران بود به طوری که در سال پایانی این دوره در تهران ۱۱۲ سالن و در کل کشور ۳۹۳ سالن مشغول فعالیت بودند. تعداد تماشاگران سینما در سال ۱۳۵۵، به حداکثر این تعداد در تاریخ سینما در ایران یعنی ۵۵ میلیون نفر رسید؛ و دوره سوم که سال‌های بعد از انقلاب را شامل می‌شود برعکس با کاهش تعداد سالن‌ها و تماشاگران همراه است. این کاهش از سپیده دم انقلاب و با تخریب و آتش‌سوزی سینماها شروع شد. اما از آغاز دهه ۱۳۷۰ کاهش تماشاگران وضع بحرانی پیدا کرد. در

مجموع سینما به عنوان فضای عمومی و یک فعالیت فراغتی با بحران محبوبیت روبرو شده است.

از لحاظ مشروعیت باید گفت که در جامعه سنتی ایران منابع مشروعیت سه گانه بودند: دین، حکومت و فهم عمومی. مشروعیت دینی توسط علما و مشروعیت حکومتی توسط شاه و یا کارگزاران او و مشروعیت فهم عام توسط اکثریت شهروندان اعلام و تسجیل می شد تا وقوع انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از علما سینما رفتن را حرام می دانستند. و رفتن به سینما از نظر نخبگان دینی حرام و ممنوع بود. اما حکومت که متجدد بود از سینما حمایت می کرد. این حمایت در زمان رضاشاه کاملاً رسمی و آگاهانه بود و در زمان محمدرضاشاه نیز گسترش پدیده های فراغتی یا غیرفراغتی مدرن در ایران بدیهی تلقی می شد و دولت به طور معمول با آنها مخالفتی نداشت. مشروعیت مردمی سینما نیز از آغاز پیدایش رو به افزایش گذاشت. شاخص افزایش مشروعیت مردمی یا فهم عام میزان مراجعه خانوادگی به سینما بود که در دهه ۱۳۴۰ به حداکثر خود رسید. اما از اواسط دهه ۱۳۵۰ با گسترش فیلم های سکسی و خشونت آمیز مشروعیت مردمی سینما در میان شهروندان رو به کاهش گذاشت.

بعد از انقلاب، علی رغم مخالفت بسیاری از روحانیون، اظهار نظر امام خمینی و همفکران

او به این مضمون که "ما با فحشا مخالفیم نه با سینما" زمینه را برای مشروعیت یابی مذهبی سینما فراهم کرد. مشروعیت حکومتی نیز کم و بیش برقرار بود: اما بحثی که پیش آمد بحث سینمای اسلامی بود. در واقع آنچه مشروعیت داشت سینمای موجود جهانی یا سینمای پیش از انقلاب ایران نبود، بلکه سینمای اسلامی بود و بحث راجع به اینکه سینمای اسلامی چیست تاکنون ادامه داشته است. هم اکنون اگر فیلم هایی را که در ایران تولید می شود و به نمایش در می آید ملاک سینمای اسلامی بگیریم، سینمای اسلامی را می توان نوعی سینمای اخلاقی و انسانی دانست که محدودیت هایی برای نمایش خلوت و اندرونی زندگی مردم دارد. اما گروه دیگری از مدعیان انقلابی گری که سینمای موجود را اسلامی نمی دانند و با آن مخالفند، تاکنون الگوی جایگزین برای سینمای اسلامی ارائه نکرده اند. آنچه امروزه مستمر جلوه می کند کاهش شدید محبوبیت صنعت نمایش فیلم و سالن های سینما به عنوان مکان های گذران اوقات فراغت است. بقای این نهاد فراغتی مستقیماً با انعطاف پذیری و کاستن بار مسؤلیت ایدئولوژیک آن رابطه دارد و به نظر می رسد توجه بیشتر به کارکرد فراغتی این نهاد و توقع واقع بینانه داشتن از آن برنده خواهد شد.

ژان بودریار از واقعیت

بیرون افتاد

ژان بودریار در حال انکار واقعیت، از واقعیت بیرون افتاد. هفتاد و هفت سال پس از ورودش به واقعیتی حاد سرانجام موفق شد که آن را پشت سر گذارد.

بگذارید تاریخ هم‌چنان با سرعت از ما بگریزد، ما دیگر به او احتیاجی نداریم. بگذارید یک بار برای همیشه حسابمان را با واقعیت تسویه سازیم و یک بار برای همیشه از چیزی سخن بگوییم که نیست. بگذارید فریبنده تر از پیش باشیم. با نیستی بسان آنچه هست برخورد کنیم و با هستی بسان آنچه نیست. بیایید مزه انکار کردن را بچشیم. انکار همه چیز، حتی خود را.

بودریار ادعا کرده بود که جنگ خلیج فارس اتفاق نیفتاد، اما مرگ بودریار اتفاق افتاده است نه در زمان و نه در مکان و نه حتی در واقعیت و هم از این روست که ما توانایی درک آن را داریم. آنچه از واقعیت بیرون افتاده است، «همیشه پیش‌تر اتفاق افتاده است.»

مرگ مورد نظر ما امری ارگانیک نیست. این مرگ استعاره از نوعی شکست

پرسی که در آن مطالعه بیش کشیده شد این بود که آیا این اصلاحات به تحول نظام تئوکراتیک می‌انجامد و یا تثبیت و انجماد آن. حال با گذشت حدود هفت سال از این تجربه و برگزاری دو دوره انتخابات شوراها به نظر می‌رسد زمان مناسب برای پاسخ دادن به این پرسش فرا رسیده باشد. مدعای این مقاله این گزاره است که اگر چه در آغاز، هدف دولت خاتمی از تأسیس شوراها غیرمتمرکز کردن قدرت نهادهای اصلی حکومتی بود، اما در عمل ساختار و عملکرد این نهادهای نامتمرکز افزایش انجماد، تمرکز و بوروکراتیزه شدن بیشتر کل حکومت بوده است. واقعیت این است که با فروکش کردن نهضت اصلاحی، شوراها وظیفه اولیه خود را که گسترش دموکراسی محلی بود به کناری گذاشتند و هم اکنون به بازوهای تقریباً غیرسیاسی بوروکراسی قدرتمند دولتی تبدیل شده‌اند. این مقاله تجربه شوراهای انتخابی را از آغاز تشکیل‌شان پیگیری می‌کند و می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد. آیا نهادهای انتخابی محلی شیوه تصمیم‌گیری و نحوه توزیع قدرت در سطح محلی را تغییر داده‌اند؟ و اصولاً در چارچوب شکل کنونی حکومت ایران، تمرکززدایی تا چه میزان می‌تواند دموکراسی به همراه آورد؟